



نوشته از دکتر همت فاریابی

واقعیت حقیقت نیست

قسمت اول

خوانندگان محترم این نوشته فقط یک نگرش مستقل علمی بر تعریف و شناخت پدیده های واقعی و حقیقی بوده و جدا از عقیده دینی و مذهبی بنده و تداخل با عقاید دیگران میباشد.

حقیقت و واقعیت عبارت است از دو پدیده ئی هست که در نظر گذراً چندان مرزبندی در مفاهیم آنها قائل نمیشوند و استعمال آنها اکثراً بدون جایگاه مشخص این معانی صورت میگیرد در حالیکه تعریف و شناخت عمیق و بخصوص نگرش فلسفی این دو تعریف نه تنها دربرگیرنده تمام ابعاد کائنات و هستی هست بلکه عده ئی از فلاسفه ادوار مختلف موضوعات حیات مابعد طبیعی را نیز شامل این بحث می نمایند.

در اکثریت ادبیات کشور های دنیا فرقی در معنی { واقعیت و حقیقت } قائل نشده اند اما آنچه بنده دریافتم در ردیف زبان عربی زبانهای انگلسی، فرانسوی، جرمنی، تورکی، روسی و بعضی های دیگر در بین این دو واژه فرق در معنی قائل شده و تعریف هائی ارایه کرده و نگرش های فلسفی درین مسئله داشته اند.

اگر معنی تحت الفظی و افاده عربی این دو کلمه (الحقیقه و الواقع) را درنظر بگیریم { البته زبانهای فارسی، اردو، اوزبیک و بعضی زبانهای آسیائی نیز از همان عربی منشأ میگیرد } پس می بینیم که ظاهر کلمات نیز مفهوم را به وضوح ارایه میدارد. یعنی حقیقت منتشی از "حق" هست و حق به معنی راست و درست مفهوم شده است. همچنانیکه واقعیت منتشی از کلمه "وَقَع" یعنی واقع شدن و اتفاق افتادن میباشد.

آمده است، "reality and truth" در زبان انگلیسی این دو کلمه بطور

آمده است، "реальность и правда" در زبان روسی بطور

آمده است "gerçeklik ve gerçek" در زبان تورکی بطور

درینجا که چهار زبان در مورد این دو واژه بکار رفت معانی تغییر نمیکنند اما اگر این دو کلمه را یکجا یا جداگانه با دیگر زبانها {طول و ترازو} کنیم یقیناً که داخل یک سردرگمی میشویم، چون همانطوریکه اشاره شد، این موضوع یکی از بحث های مهم وادی فلسفه نیز هست.

یکی از نویسندگان ایرانی بنام حسین شکیب راد مدیر فرهنگسرای رازی موضوع را بسیار ساده و فهما مینویسد:

حقیقت، اشاره به ماهیت راست و درست و صحیح (بودن) دارد و واقعیت اشاره به کل رویدادهایی که جهان هستی را شکل می دهد (دارد). هر آنچه دیده می شود و قابل تایید است واقعیت محسوب می شود. واقعیات اموری عینی هستند نه ذهنی، واقعیت چیزی نیست که شما باور داشته باشید بلکه چیزی است که وجود دارد، قابل (مشاهده است و احساس می شود. اما حقیقت ممکن است گاهی واقعیت را شامل شود، اما عموماً شامل باور است جاگدیش نارگوندکار نویسنده و صاحب نظر امریکائی مینویسد:

(.عدم آگاهی از حقیقت وجود آن را تکذیب نمی کند و به آن وضعیت مبهم نمی دهد)

مسلاً آنچه بشر میدانند نسبت به آنچه {هست} فرق دارد، بر مبنای این اصل حقایق بی اندازه زیاد کائنات پوشیده از ادراک ابوالبشر هست و صدور حکم قطعی در مورد پدیده ها که تجربه و واقع نشده است نادرست خواهد بود. مثلاً زمانی گردش آفتاب بدور زمین حقیقت پنداشته میشد اما بعداز تجربه واقعی انسان حقیقت جای خود را عوض کرد. امروز حقیقت و واقعیت همان است که زمین بدور خورشید می چرخد.

یا اینکه بشر از آغاز پیدایش خود به موجودیت روح باور داشتند و دارند اما این عقیده صرفاً از لحاظ باور های دینی و مذهبی بوده است چون روح را نمیتوان از لحاظ تجربی و واقعی شناخت و اندازه گیری و ثابت کرد. لذا ادیان مختلف همچون پدیده ها را با پیروی از کُتب مقدس خود یا دیگر باور های دینی و مذهبی در زمره حقیقت مطلق میدانند که بحث آن در بخش دیگری خواهد آمد.

تفاوت های ظریفی بین واقعیت و حقیقت وجود دارد. از آنجایی که واقعیت وجود دارد، اما فقط حقیقت می تواند وجود آن را در هر شرایطی تایید کند.

واضح است که حقیقت همیشه در واقعیت وجود دارد، اما گاهی اوقات ظاهر شدن آن زمان می برد. بقول جورج واشنگتن، حقیقت نهایتاً در جایی پیروز خواهد شد که برای آشکار ساختن آن زحمت کشیده شود.

یک تفاوت اساسی بین حقیقت و واقعیت این است که واقعیت به طور مستقل وجود دارد و حقیقت به تجربیات و مشاهدات یا شواهد تجربی برگرفته از واقعیت وابسته است.

مسلاً تا اینجا توجه ما به سوی تعریف، تفاوت ها و تأثیرات متقابل حقیقت و واقعیت بالای همدیگر در جهان مادی قابل شناخت، قابل تجربه، قابل اندازه گیری در جهان واقعی و عینی بود. درحالیکه این مبحث از زاویه دید بعضی از فلاسفه و ادیان در دنیای مابعد طبیعی نیز ارتباط مستقیم دارد.

فیلسوف قرن هفدهم جورج برکلی اسقف کلیسای ایرلندی که هسته و بنیاد نظریات او با علم امروزی فزیک کوانتوم در تناقض نیست، در مورد موضوع مورد بحث ما (حقیقت و واقعیت) میگوید "واقعیتی" که انسان با حواس خود از جهان درک میکند تنها تصویری از "حقیقت" و نه خود حقیقت است! او معتقد هست که این جهان چیزی نیست بجز تصویر و جلوه‌ئی از حقیقت که آن حقیقت "خدا" هست.

جورج برکلی میگوید زمان و مکان هم توهم ذهن انسان هست وگرنه در حقیقت زمان و مکان برای خدا وجود ندارد.

این نگرش چهار قرن پیش برکلی در واقع با تیوری علم مدرن در بحث جدی {مجازی بودن زمان و مکان} هماهنگی دارد. یا حد اقل یافته‌های علم مدرن همین است که زمان و مکان بعد از انفجار "بیگ بنگ" بوجود آمده هست. اما آنچه پیش از انفجار "بیگ بنگ" چه بوده است تا حال علم توان توضیح آنرا ندارد. محی الدین ابن عربی (۱۱۶۵-۱۲۴۰) اندیشمند، عارف و صوفی بزرگ جهان اسلام که بیش از ۵ قرن قبل از جورج برکلی میزیست، برای اولین بار نظریه "وحدانیت وجود" را به مثابه علم هستی‌شناسی مطرح کرد و با مثال زدن یک گل گفت (حمد و ستایشی را که تو از این یک‌دانه گل می‌نمائی اختصاص به خدا دارد؛ یعنی حمد از آن خداست. گل جلوه‌ای از جلوات خداست. ظهوری از مظاهر خداست. تو اسم گل بر روی آن نهاده‌ای! در زیر حجاب این اسم، خدا را پنهان نموده‌ای! اسم را بردار! غیر خدا چیزی نیست.)

بعد از ابن عربی مسئله {وحدانیت وجود} آفریدگار هستی را بشکل اصل "وحدت وجود" علما و عرفای شرق و غرب، دینی و غیر دینی با تفاوت‌های اندکی در شیوه تحقیقات و بیان مطرح کردند که درین عرصه می‌توانیم از برخی آنها قرار ذیل نام ببریم: محمد غزالی / سعیدالدین فرغانی / معروف کرخی / ابوالعباس قصاب / خواجه عبدالله انصاری / مولانا جلال الدین بلخی / ابوعلی سینای بلخی و برخی از عرفا و علمای دیگر از نسلهای مابعد که از وحدانیت وجود چنین تعریف دارند که وحدت به معنای یگانگی و یکتایی و وجود به معنای هستی و بودن در مقابل عدم و نیستی است. وحدت وجود در اصطلاح عرفان، این است که وجود حق تعالی یک وجود پیوسته و یکپارچه و نامتناهی است که همه واقعیت را فرا گرفته و هرچه غیر اوست، همه تجلیات و شئون اوست. با در نظر داشت اشعار متعدد میرزا عبدالقادر بیدل در ارتباط به {وحدانیت وجود} میتوان گفت که او یکی از پیروان محی الدین ابن عربی بوده است

:یک نمونه‌ئی از اشعار بیدل در ارتباط بحث چنین هست

دستگاه رنگ و بوی عالم غیب و شهود

نیست غیر از صورت پنهان و پیدای سخن

(بیدل 1384: 484)

زین صدا، تمثال بال افشان دو عالم زیر و بم

زین نفس طینت عیان صد رنگ پیدا و پنهان

(بیدل 1392: 218)

از جمله عرفا، علما و اندیشمندان غربی که با اندیشه عرفای شرق هم آهنگ شدند میتوان اسامی جورج برکلی، باروخ اسپینوزای هالندی و البرت انشتین را نام برد.

اگر توجه کنیم تفاوت در فلسفه محی الدین ابن عربی و جورج برکلی که ۵۰۶ سال از هم فاصله زمانی دارند وجود ندارد درحالیکه یکی فیلسوف اسلامی هست و دیگری فیلسوف مسیحی است. هر دو معتقد هستند که جهان واقعی جهان حقیقی نیست. یعنی واقعیت چیز دیگری نسبت به حقیقت هست.

پایان قسمت اول

منتظر نظریات سازنده اهل نظر هستم

داکتر همت فاریابی

www.hoqooq.eu